



آقای سید غلامرضا سعیدی

ناسیونالیزم و انترناسیونالیزم

اروپائی و اسلامی (۱)

کلمه ناسیون Nation در زبانهای اروپائی بمعنی ملت است و ناسیونالیزم یعنی ملت خواهی یا ملت پرستی .
و کلمه انترناسیونالیزم (internationalism) بمعنای مسلک طرفداران اتحاد بین المللی است، که در این مقاله دوباره مفهوم هر یک از نظر اروپائی و از لحاظ اسلام بحث میشود .

ناسیونالیزم عبارت از علاقه شدید و عشق وطن پرستی مفرطی است که دسته ای از مردم برای حفظ استقلال یا بدست آوردن استقلال ملی خود ابراز میدارند و بدینوسیله می کوشند که اوضاع اقتصادی یا فرهنگی خویش را ترقی دهند .

این علاقه شدید ملی یا عشق وطن پرستی در میان افراد جمعیتی بوجود میآید که در سرزمین معینی بایکدیگر زندگی میکنند و مشترکاتی از قبیل : اشتراك خون ، نژاد سابقه خانوادگی ، در تاریخ و سنن - یا اشتراك در فکر و ایدآل یا فرهنگ باهم دارند . بعبارت دیگر هر دسته از مردمی که بطل اشتراك در منافع یا اشتراك فرهنگ عمومی بایکدیگر مربوط و مرتبط شده باشند تشکیل ملتی میدهند و آرمانهای چنین جمعیتی که بنظور تامین مصالح همگانی بیکدیگر پیوسته شده باشد بملیت تعبیر میشود .
اینجا باید متذکر بود که در عصر حاضر جنبه های معنوی این تعریف فقط از لحاظ (نظری) اعتبار دارد و الا در عمل از هر جهت مخالف آن است .

(۱) مطالب این مقاله ماخوذ از تحقیقات عالمانه ای است که بقلم آقای دکتر محمد احسان الله خان رئیس اداره علوم اجتماعی آکادمی نظامی پاکستان در مجله انکلیسی اسلامیک ریویو و یو چاپ لندن منتشر شده است و اینک نگارنده با اجازه ضمنی محقق عالی مقام (با شرح مبسوط تری) در دسترس استفاده فارسی زبانان میگذارم .

فروغ علم ناسیو نالیزم

واین نکته را باید اضافه کرد که عصر حاضر دوران حکومت ماده پرستی بوده و از روحانیت و معنویت خبری نیست و با توجه باین معنی موضوع ملت و ملیت در محیط اروپا که مردم آن بکلی مادی هستند صورت دیگری دارد باین بیان که چون اروپائیان رویهمرفته برای روحانیت و معنویت ارزشی قائل نیستند، ملت و ملیت نزد آنان مفهوم دیگری بخود گرفته است با توجه باین موضوع باید گفت ملت یعنی یکدسته از مردمی که علائق و روابط آنان با یکدیگر منحصر در اشتراک خون و وطن باشد و ملیت یا ملازمه، در میان چنین جمعیتی عبارت از این است که مجتماً در پیشرفت امور اقتصادی و سیاسی خود بکوشند :

نتیجه اینکه - اشتراک در خون و وطن فصل مشترک روابط عمومی افراد و مفهوم نهائی ملیت شناخته خواهد شد .

بالاخره آنچه امروز میان ملل اروپائی یا جامعه اروپائی (که افکار و آمال آنان از منبع ماده و مادیات سر چشمه میگردد) وجود دارد همین است و بس .

حقیقت این مدعا از اینجاست که مثلاً یک نفر انگلیسی نمیتواند انگلیسی کامل العیار باشد و همچنین نمیتواند دارای ملیت انگلیسی باشد مگر در صورتیکه دارای خون خالص انگلیسی باشد و تازه این حیثیت، وقتی برای او محرز خواهد شد که در کشور انگلستان متولد شده باشد . و هر گاه یک نفر انگلیسی دارای مادری انگلیسی و پدری غیر انگلیسی باشد یا اینکه پدرش انگلیسی بوده و مادرش غیر انگلیسی، چنین فردی انگلیسی صحیح النسب و کامل العیار شناخته نخواهد شد بلکه او را نیم انگلیسی یادور که مینامند اگر چه در تکلم بزبان انگلیسی خیلی ماهر بوده و مانند همه افراد انگلیسی صحیح النسب و علاقه شدیدی بانگلستان داشته باشد و دارای مذهب مردم انگلستان بوده و در مشترکات فرهنگی و ایدآل و آرمانهای عمومی با همه افراد انگلیسی سهیم باشد :

از این گذشته اگر فرزندی از پدر و مادر انگلیسی در غیر از سرزمین انگلستان بوجود آید، مطابق قوانین و مقررات جاری در انگلستان بنام معنی انگلیسی شناخته نخواهد شد و از این جا است که هر گاه خانم انگلیسی در خارج از انگلستان حامله شد برای وضع حمل بانگلستان میرود تا اینکه کودک نوزاد ملیت انگلیسی را احراز کند !



ناسیونالیزم

فروغ علم

باتوجه بهین سابقه است که هر وقت یک نفر انگلیسی میگوید :
کشور من - ملت من - مردم من (بخطا یا صحیح) قبل از هر چیزی
مقصودش این است که رعایت منافع اقتصادی یا مصلحت سیاسی انگلستان
اولین و مهمترین وظیفه حیاتی او است اعم از اینکه دیگران این عقیده را
صحیح بدانند یا خطا گویانکه در اجرای این منظور رعایت هیچگونه ارزش
اخلاقی یا مضموی نشده باشد .
خلاصه کلام اینکه ارزش اخلاقی در برابر ارزش اقتصادی یا سیاسی
مستهک است و در هر حال اخلاق و مضویت در عتبه اقتصاد و سیاست
قربانی میشوند.

نتیجه این طرز فکر و این نحوه عمل این است که هر ملتی بنیان
حیاتش را روی این اساس گذاشته باشد سعی خواهد کرد ، از لحاظ
اقتصاد غنی ترین و از لحاظ سیاست نیرومند ترین ملل جهان شود .
باین حال مطلب بهین جا ختم نمیشود . بلکه علاقه و اشتیاق چنین
ملتی برای تحصیل ثروت و قدرت بعدی میرسد که افکار افراد آن تیره و
تار میگردد باین معنی که هر ملتی میکوشد ملل دیگر را از میدان خارج
کرده و همه منابع ثروت و قدرت را از هر جا و به هر طریق ممکن است بخورد
اختصاص دهد و خود را شاخص گرداند . بدیهی است این حرص و آز و
هوس فزونی طلبی که چشم عقل و فکر را کور میکند طبعاً بغض و نفرت
دیگران را تحریک میکند و باعث پیدایش مناقشات و مشاجرات و کشمکش
های مستمر میگردد و بالاخره همان کشمکشها بصورت جنگ و ستیز در میآید
و در نتیجه جنگ ملل ضعیف از پا در آمده ملل قوی آنانرا استثمار
میکنند .

معنی این عمل این است که ناسیونالیزم (ملت خواهی) جدید اروپائی
بصورت امپریالیزم (جهانگشائی) بر سر ملل ضعیف سایه می اندازد و ناگفته
پیدا است که بطور قطع و مسلم خاصیت ذاتی ترقیات و پیشرفت اوضاع اقتصادی
که هدف نهائی و مقصد اعلا ملل اروپائی است غیر از لذت و شهوت چیزی نیست
باین معنی که هر ملت لیر و مندی میخواهد مالک همه چیز باشد و حاضر
نیست دیگران را سهمی بدهد ! و هر گاه فکر امپریالیزم (جهانگشائی)
در ملل دیگر بیدار شود یعنی ملت های نیرومند دیگری بوجود آیند که آنها
هم بخواهند ملل ضعیف را طعمه خود قرار دهند نتیجه آن وخیم تر و خطرناکتر
خواهد شد زیرا آنوقت دنیا میدان مبارزه ملل زورمند میگردد و طبعاً بروسعت

فروغ علم

ناسیونالیزم

دامنهٔ جنگ افزوده میشود همین جا است که در نتیجهٔ مبارزهٔ ملل نیرومند همهٔ مردم جهان خسته و فرسوده شده و آنوقت برای نجات از قتل و غارت و مبارزهٔ دولتها و ملت‌های زورمند، مردم در جستجوی مامنی برمی‌آیند تا بدان پناه برند و همین جا است که بالضروره فکر انترناسیونالیزم یعنی (مسلك طرفداران اتحاد بین‌المللی) جدید اروپائی بوجود می‌آید.

حالا باید دید مفهوم انترناسیونالیزم جدید اروپائی چیست؟ و مشکل آن چگونه حل میشود؟

ناسیونالیزم محدود اروپائی که بر اساس خود خواهی استوار شده است و گاهی بصورت ناسیونالیزم نژادی (مانند نهضت ملی آلمان) و گاهی بشکل ناسیونالیزم امپریالیستی (مانند مفهوم ملیت در انگلستان و فرانسه) جلوه میکند و همین طرز فکر ملیت بود که در ظرف بیست سال دومرتبه آتش جنگ را بر افروخت و جهان را بخون آغشته ساخت و میلیونها افراد بشر را نابود کرد و خروارها طلا در راه نابودی مردم مصرف گردید؛ این جریان عنیف و ناهنجار که مردم دنیا را از عوارض و تبعات جنگ خسته و فرسوده ساخته بود جمعی را باین فکر انداخت که از عوامل و موجبات تخریب و فساد که مولود رقابت ملل نیرومند جهان است جلوگیری نمایند تا پایه‌های لرزان تمدن بشر متلاشی نگردد.

بدین طریق یکسوع احساس و تمایلاتی بوجود آمد که باید مردم رنج دیده و ستمکش جهان که شیرهٔ فعالیت‌شان مورد استفاده و استثمار زور-مدان واقع گردیده است آزاد گردیده و مورد حمایت قرار گیرند و نیز این عقیده پیدا شد که همهٔ مشاجرات و کشمکش‌های بین‌المللی که میان ملت‌های مختلف جهان وجود دارد باید دوستانه از طریق مسالمت فیصله یابد و نیز کشمکش‌های اقتصادی میان کشورها باید از طریق تفاهم و همکاری مرتفع گردد.

لازمهٔ اجرای چنین منظور این است که همهٔ ملل برای نکهبانی از صلح دائم و پایدار و استقرار اصول انسانیت بایکدیگر همکاری کنند و طریق تأمین این آرزو را در این دیدند که اشخاص صلح‌جو و متفکر نباید خود را اعضاء یک ملت معین و مخصوص بشمارند، بلکه همهٔ خودشان را اعضاء جامعهٔ بشری بدانند.

این تمایل اتحاد بین‌المللی و احساس ضرورت آن بتحویکه اجمالیان شد انترناسیونالیزم نامیده میشود.





ناسیونالیزم

فروغ علم

این عقیده و نظر از لحاظ ایدآل، بدون شك بر فكر ملت خواهی ترجیح دارد و بدیهی است که برای اصلاح اوضاع عمومی بشر دارای ارزش زیادی میباشد.

زیرا مسلم است که فكر حفظ جامعه انسانی بدرجات بر حفظ منافع و مصالح يك ملت یا جمعیت معینی رجعان دارد و این ایدآل علاوه بر آنچه ذکر شد از این جهت که وسایل ارتباط و حمل و نقل جدید که همه جهان و جهانیان را بیکدیگر پیوسته و نواحی مختلف جهان را بهم نزدیک ساخته است و تا جائیکه میتوان گفت:

همه جهانیان در حال حاضر بصورت يك خانواده در آمده اند و قطعی و مسلم است که بیشتر مناسب وضع عصر و زمان میباشد.

از این گذشته منافع ملل مختلف از لحاظ اقتصاد بطوری بایکدیگر مرتبط گردیده است که تامین مصالح عمومی جهان فقط و فقط در سایه همکاری و هم آهنگی حصول پذیر است.

برای مثال میگوئیم:

کشور آلمان که در نتیجه جنگ دوچار آفت فقر و فاقه گردیده است بزحمت میتواند کنف پاکستان را خریداری کند در صورتیکه قبل از جنگ تحصیل این منظور بسهولت میسر بود و تولید کنندگان کنف در پاکستان که در اثر جنگ فقیر شده اند وضع فعلی شان اجازه نمیدهد که قماش انگلستان را بخرند و بسال نتیجه زبان آن متوجه کارخانه های قماش بافی انگلیس گردیده است.

خلاصه مقال اینکه اجزاء مختلف جهان جدید مانند حلقه های زنجیر بیکدیگر پیوستگی دارند بطوریکه سقوط يك ملت بطور محسوس بملل دیگر زبان میرساند بنابراین برای تامین مصالح يك ملت و یا تثبیت منافع و مصالح مللی که بایکدیگر مربوطند، باید از وقوع جنگهای آینده بوسیله تفاهم و حسن نیت جلوگیری کرد تا اینکه صلح جهان اسقرار یابد و احساسات ملت خواهی ظالمانه و متجسسارزانه از میان برداشته شود و فكر اترناسیونالیزم که صلاح و صرفه همه در تصمیم آن است بتواند پیشرفت کند.

پیدایش مجمع اتفاق ملل پس از جنگ دوم جهانی با موسسات تابعه آن از قبیل:

سازمان بین المللی کار - اداره اسکان و عمران ملل متحد -

شماره مسلسل ۵۷ ————— ۹ —

فروغ علم — ناسیونالیزم

سازمان خواروبار و کشاورزی ملل متحد — سازمان مالی بین المللی — سازمان تربیتی و اجتماعی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) — صندوق بین-المللی — بانک بین المللی عمران و آبادی، آمار و علامم مختلفی از پیشرفت فکر انترناسیونالیزم در دنیا هستند.

ولی باید گفت اصلاح اوضاع اقتصادی جهان بطرزی که فعلا مورد آرزوی اروپائیان است نتیجه نهائی نخواهد رسید و فکر انترناسیونالیزم عصر جدید هیچ وقت نمیتواند عملی شود زیرا مایه این فکر از اصل ملیت گرفته شده است با این تفاوت که مفهوم ملیت بشری که در صدر مقاله بیان شد توسعه یافته و الا در اصول با فکر ملیت چندان فرقی ندارد.

آرزوی انترناسیونالیزم کلا بر اساس اصلاح اقتصادی و کامیابی ملل از منابع ثروت و جریان ثروت بند شده و هر چند تاسیس سازمانهای فرهنگی و اجتماعی را از نظر دور نمی دارند لیکن ارزشی برای آن قائل نیستند ولی هر گاه بریشه و مبدا آن توجه کنیم نظر طرفداران این فکر بیشتر از هر چیزی متوجه معانی اقتصادی و اموری است.

طرفداران فکر انترناسیونالیزم بخود امید میدهند که اگر جنگی رخ ندهد و دنیا در حال صلح و آرامش بماند هیچ گونه خرابی و فساد وجود نخواهد داشت و همه جهانیان بخوشی و راحتی زیست خواهند کرد. خلاصه میخواهند بگویند برای تامین صلح و سازش بین المللی بیشتر از هر چیزی باید در اصلاح امور اقتصادی ملت ها کوشید.

ولی بطوریکه قبلا ذکر شد عیب کار اینجاست که خاصیت طبیعی اصلاح اقتصادی باز در این است که هر ملتی منافع و نتایج حاصله آنرا میخواهد بخود اختصاص دهد و حاضر نیست سهمی از آن بملل دیگر برسد و نیز خاصیت طبیعی کامیابی اقتصادی و تحصیل قدرت و ثروت.

این است که بجای آنکه مردم را بایکدیگر متحد نمایند آنان را بطبقات و دستجات تقسیم میکند و بهمین جهت است که توزیع ثروت عادلانه صورت نیگیرد و طبقات و دستجات مختلف بوجود آمده باید شکافهایی میان طبقات پدید خواهد شد که مایه شقاق و نفاق میگردد و این برخلاف نظر طرفداران انترناسیونالیسم میباشد زیرا با این جریان تخفیفی در گرفتارها داده نخواهد شد و آسایش عمومی تامین نخواهد گردید.

در این صورت برای از بین بردن شکافهای عمیق طبقاتی ناگزیریم





ناسیو نالیزم ————— **فروغ علم**
 دست باقدام دیگری بزیم و باید جنبه روحانی و معنوی این اقدام بر جنبه مادی و اقتصادی ترجیح داشته باشد زیرا در زمینه اقتصادی و مادی راهی برای ترمیم شکاف طبقاتی وجود ندارد و بهمین دلیل روشن و آشکار است که رقابت های فعلی بین المللی و کینه ها و حسادتهای موجود، جامعه بشر را با سرعت تمام بطرف چنک دیگری سوق میدهد و بهمین علت بود که جامعه ملل سابق که پس از چنک اول تشکیل گردید نتوانست توفیقی حاصل کند و بالتبع ازین رفت.

حتی سازمان ملل در عصر حاضر تاکنون چندان موفقیتی بدست نیاورده است و صرف نظر از اینکه در رفع مشکلات مهم بین المللی کاری از پیش نبرده بلکه نتوانسته است، حتی یکی از اختلافات حاصله بین دولت های بزرگ راحل کند.
 حق و تو (۱) را که دول بزرگ در سازمان ملل متحد برای خودشان محفوظ داشته اند دلیل واضح دیگری است که هیچک از این دول حقیقتاً حاضر نیستند منافع خودشان را در راه مصالح عمومی جهان و انسانیت تقدیم نمایند.



حالا به بحث در اطراف نظر اسلام راجع به ناسیو نالیزم و اثر ناسیو نالیزم میردازیم .

بدواً باید بگوئیم که برخلاف نظر اروپائیان اسلام درباره ناسیو نالیزم بیشتر با اساس روحانیت و معنویت توجه داشته برای اقتصاد چندان ارزشی قائل نیست .

(۱) و تو «VETO» کلمه است لاتین که در مقابل احکام صادره از مجلس سنا در روم قدیم اعمال میشد و معنی لنوی آن (من مخالفم) است عجالتاً این عنوان در سازمان ملل متحد برای دول بزرگ بصورت حقی تلقی شده است که نماینده هر ملتی بمنظور حفظ منفعت دولت متبوعش میتواند از آن استفاده کند و تصمیم جمعیت را خنثی نماید .

در سالهای اخیر کرا ار این جریان رخ داده است که نمایندگان چند دولت بزرگ برای تأمین مصلحت خاصی تصمیماتی گرفته اند و لسی نماینده دولتی که تصمیم مزبور را بصرفه دولت متبوع خود ندیده با اعلام « و تو » آنرا بی اثر کرده است

فروغ علم ناسیونالیزم

توضیح اینکه نظر ناسیونالیزم اسلام با فکر انترناسیونالیزم جدید چندان فرقی ندارد بطوریکه سهولت یکی در دیگری مستهکم میگردد تا جائیکه حتی اختلاف محسوس نیز بین این دو نظریه باقی نمی ماند باین تعبیر که ناسیونالیزم و انترناسیونالیزم در اسلام یکی است و برتری آن بر نظریه اروپائی نیز محسوس و مسلم میباشد زیرا وقتی که ابتداء بین دو نظریه اختلاف چندانی وجود نداشته باشد طبیعی است که برای تسهیل کار در عملی ساختن منظور ، یکی از دو نظریه لازم الاجراء خواهد بود و از دیگری صرف نظر میشود . برخلاف نظریه اروپائی که اول باید بنای « ناسیونالیزم » تثبیت شود و سپس همان اساس بصورت « انترناسیونالیزم » تبدیل گردد که دارای ارزش بیشتری است .

حالا این پرسش پیش می آید که نظریه « ناسیونالیزم » یا « انترناسیونالیزم » اسلامی چیست و وجه مشابهت آن با « انترناسیونالیزم »

جدید اروپائی چه بوده و وحدت بین این دو نظریه در کجا است ؟

ناسیونالیزم اسلامی بوسیله جمعیت یا جامعه ای بوجود می آید که از حیث عقاید و افکار و احساسات و اراده و عمل با یکدیگر متحد باشند بنابراین یک ملت مسلمان هر فردی را بجز این که مسلمان شد یعنی عقاید و افکار اسلامی را پذیرفت و واجد همان احساسات و آمال گردید از هر نژادی بوده و هر خونی که داشته باشد اعم از اینکه سیاه افریقائی یا سفید پوست اروپائی یا چینی زرد پوست یا سرخ پوست انگلیسی یا ژاپونی یا روسی یا امریکائی باشد، دارای ملیت اسلام و مشمول عنوان برادری اسلامی میدانند زیرا عقاید و افکار و آمال و اعمال اسلامی را بر عهده گرفته است .

ببابت دیگر اسلام امتیازات نژادی یا خونی را بر سمیت نمی شناسد و حتی به میراث ارضی اعتنا ندارد . بدین طریق همه سدها و موانعی را که میان جمعیت ها یا ملل مختلف موجود است از میان می برد و راه را برای اینکه همه افراد و ملل را بصورت یک جمعیت یا یک ملت در آورده و صاف میکند و بالاخره بدینوسیله یک جامعه یا یک خانواده ایجاد میکند و این همان منظوری است که « انترناسیونالیزم » برای انجام آن میکوشد و ناگفته پیداست ، راهی را که اسلام برای وصول باین مقصد در نظر گرفته دارای مشکلاتی که ناسیونالیزم یا انترناسیونالیزم اروپائی بآن دوچار میشود نیست .

از این گذشته مبدأ و معنای « انتر ناسیونالیزم » اسلامی عاطفه





ناسیونالیزم

فروغ علم

روحانی است چون دستگاه تعلیمات اسلامی مبنای حیات را بر اساس محبت قرار داده و بیشتر از هر چیزی بارزش اخلاقی اهمیت میدهد ، این است که انترناسیونالیزم اسلامی مولود عاطفه روحانی است و عاطفه روحانی یعنی محبت خالص نه محبتی که مشوب بشهوات نفسانی و علائق مادی باشد ، این نکته را هم باید اضافه نمود که در محیط اسلامی ابراز محبت دو مورد بیشتر ندارد ،

یکی محبت نسبت بآفریننده و دیگری محبت نسبت بآفریدگان که نوع انسان در رأس آن قرار دارد ، برای تأمین هر دو منظور قرآن مجید برسول اکرم امر میکند که بگو «ان کنتم تعبون الله فاتبعوننی یعنی اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید » و پیغمبر اسلام فرمودند «هیچگاه وارد بهشت نخواهید شد مگر اینکه مزرع دل شما از منبع ایمان آبیاری شود و ایمان شما وقتی ارزش خواهد داشت که یکدیگر را دوست بدارید »

و در جای دیگر فرمود : آیا دین غیر از محبت است

بهر حال با این توضیح مختصر و توجه بیکدوره حیات روشن و منظم رهبر بزرگ اسلام که مثل اعلی و نمونه کامل انسانیت است و تمام دقائق حیات را در راه محبت بخدا و محبت با افراد بشر صرف کرده و هدف اعلای وی ایجاد انترناسیونالیزم بوده است از شرح بیشتری در این باره مستثنی هستیم و خاصیت ذاتی ارزش های معنوی و روحانی (برخلاف ارزش های مادی) این است که در این عالم هر فردی مایل و راغب است دیگران را در آن شرکت دهد زیرا شرکت کننده در این معامله ضرر نمیکند ، برای توضیح لازم است مثالی ذکر شود « هر گاه من مالک و صاحب یک ارزش معنوی باشم یعنی چیزی را بدانم و بخواهم دیگری را در این دانایی شرکت دهم اگر شرکت دادن دیگری ضرری عاید من نمیشود باین بیان که فی المثل می دانم دو ضرب در دو مساوی است با چهار و اگر دیگری را در این دانستن شرکت دهم مسلماً چیزی را از دست نداده ام و یا وقتیکه این فورمول را بدیگری تعلیم دادم آنرا فراموش نخواهم کرد بالعکس اگر دارای چیزی باشم که ارزش مادی دارد یعنی مثلاً مالک ده ریال پول هستم و پنج ریال از آن را بدیگری بدهم معلوم است که پنج ریال از دارایی من کاسته میشود و از این جهت زیان می برم »

با بیان این مثال ساده مسلم است که شرکت دادن دیگران را در چیزهائی که ارزش معنوی دارد آسان است ولی بالعکس شرکت دادن آنان را در چیزهائی که ارزش مادی دارد کار مشکلی است.

بهر حال با توجه باین توضیح مسلم است هر گاه رابطه ما باد دیگران بر اساس عاطفه روحانی و معنوی قرار گرفت نه فقط خواهیم توانست دیگران را در آنچه از معنویات داریم شرکت دهیم بلکه خواهیم توانست از بذل قسمتی از دارائی مادی خودمان بآنان خود را خرسند سازیم زیرا در این مورد که رابطه بر اساس معنویت و روحانیت قرار گرفته است صورت قضیه بکلی عوض میشود.

مقصود این است که در چنین حالتی نه فقط روابط مادی و مالی به ما اجازه میدهد، دیگران را در آنچه داریم شرکت دهیم بلکه بالعکس عوامل و اوامر نهائی و معنوی بما امر میکنند که با طلب نفس و رضای خاطر دیگران را سهیم بدانیم و با توجه باین معنی دیگر احساس ضرر و زیانی نیست و در اندیشه آن نیستیم که از آنچه داشته ایم کاسته شده است زیرا در عوض آنچه از دست داده ایم خرسندی قلب و آرامش وجدان بدست آورده ایم و حصول این خرسندی بعد اعلی جبران خسارت مادی ما را میکند

بنابر این موضوع ملیت در اسلام بطور قطع و مسلم عالمی است که در آن دوست و دشمن سهولت از آنچه دارند مجتعا و مشترکاً میتوانند بر خوردار شوند هر گاه این نظر مورد توافق قرار گرفت واضح و روشن است که در روابط بین المللی انواع مخالفتها و خصومتها از بین خواهد رفت و طبعاً همه ملل یکدیگر نزدیک خواهند شد. و از این راه است (که بر خلاف اصول ملیت اروپائی که ملل را مبارزه و اداری میکند) اصول ملیت اسلامی ضرورتاً ملل مختلف را یکدیگر مربوط و متحد میسازد و مقدراتشان را یکدیگر پیوند میدهد و از همین جا است که رابطه برادری (بائترسیونالیزم) اسلامی بشام معنی الکلّه میان ملل مختلف ایجاد میشود و همین رابطه است که ملل را در حکم یک ملت یا یک خانواده می انگارد و در نتیجه منافع و مصالح مادی همه بدون مشاجره و مبارزه تامین میگردد،

با این توضیح معلوم شد راه حلی را که اسلام برای حل مشکلات بین المللی در نظر گرفته است کاملتر از فکر اترناسیونالیزم اروپائی است باین تعبیر که اسلام اول قدم اصلاح را بر میدارد یعنی بدو هر فردی را از راه عقیده و ایمان اصلاح میکند. و عقیده و ایمان را در افکار وی نفوذ





فروغ علم ناسیونالیزم

میدهد آنگاه فکر در احساسات تاثیر می بخشد و احساسات منشاء اقدام و عمل میگردد در این صورت و قتیکه عقیده اصلاح شد تمام شخصیت انسان اصلاح شده است و شخصیت انسان نیز جز فکر و احساسات چیز دیگری نیست. بالجهه مکتب اسلام در نخستین قدم تمام شخصیت و اصلاح میکند و سپس روش منظمی باو تعلیم میدهد و او را موظف و مأمور می سازد که با همه افراد جامعه خود بر اساس همان تعلیمات داد و ستد کند تا اینکه از طریق عمل اوضاع اقتصادی فرد و جامعه را پیشرفت دهد در صورتیکه در اکثر ناسیونالیزم اروپائی فرد همانی است که بوده است. یعنی قبل از هر چیزی ماده و مادیات را در نظر دارد و جز عشق به تحصیل و ثروت و تهیه نیرو هدفی ندارد.

اینکه گفتیم فرد همانی است که بوده است باین معنی است که بدون این که خودش را تبلا اصلاح کرده باشد یا تغییری در وضع اخلاقی و روش فکری خود داده باشد میخواهد بادیگران همکاری و اتحاد کند و مدعی است که با استعمار و تحزیب مخالف است و حال آنکه روشن است که بقای در چنین وضعی از هر جهت مخالف منظور است و در چنین حالتی بطور قطع و مسلم حصول مطلوب متنوع و محال است. در این بحث توجه بیک نکته دیگر ضرورت دارد و آن این است که.

در نظر اروپائی ارزش هر فرهنگی بسته بآن است که منصوب بکدام کشور یا کدام جمعیت باشد باین دلیل که میگویند.

فرهنگ انگلیسی - فرهنگ فرانسوی - فرهنگ امریکائی و امثال آن و در نتیجه برای فرهنگ هر کشور یا هر قوم امتیاز و ارزش خاصی قائل میشوند و این ارزش از آن لحاظ است که فرهنگ مخصوص هر قوم یا هر کشوری ارزش دائمی دارد. بلکه ارزش آن بسته بمیزان قدرت و نفوذ امتیاز فرهنگ ملی قوم الیه است.

در این قسمت نیز مشاهده میشود که مفهوم فرهنگ ملی در اسلام بر مفهوم فرهنگ ملی اروپائی ترجیح دارد زیرا در این باره مکتب اسلام به ارزش واقعی فرهنگ قیمت میگذارد و با انتساب آن بقوم معین یا کشور مخصوص اعتنائی ندارد.

در مقایسه بین این دو مکتب از لحاظ ارزش فرهنگ باید به نکته دیگری توجه کرد و آن اینکه: ممکن است کشوری در نتیجه بروز جنگ یا حوادث و مصائب دیگری بکلی منقرض گردد و بر همین قیاس خون هر ملتی نیز ممکن

فروغ علم
است فاسد شود و محسناتی که ممکن است احیاناً در آن وجود داشته است
بسرور از بین برود.

صرف نظر از حوادث و مصائبی که ممکن است منجر بفساد یا نابودی
ملل گردد قوانین فیزیولوژی (علم وظایف الاعضا) نیز این موضوع را تأیید
میکند که انحطاط و فساد تدریجی در میان اقوام و ملل امری ثابت و هما
برجا است و مطابق گفته هگل هر قومی هر چند وسایل ترقی و پیشرفت را
داشته باشند نمیتوانند بیشتر از هفتصد سال مقتدر و سعادت مند زیست کنند. پس
هر قوم و کشوری که بحال انحطاط و فساد افتاد و یا بکلی منقرض گردید طبیعاً
فرهنگ آن نیز ساقط شده و رونق و جلوه دوران اقتدار و سعادت آن که
در روزهای ترقی و تعالی ملت منسوب الیه مورد توجه و نظر بوده است
و در اطراف آن آنقدر تبلیغات میکرده اند از بین خواهد رفت!

فرهنگ نازیسم آلمان و فرهنگ فاشیسم ایتالیا، در عصر خود مسا
دو چاره بین سرنوشت گردید زیرا با سقوط آلمان و ایتالیا از نظرها افتاد
تا جائیکه خود آلمانی ها و ایتالیاییها از آن خسته شدند و آن را
طرد کردند!

ممکن است کمونیسیم که امروز آنقدر توسعه یافته و مورد نظر عده
زیادی از جهانیان قرار گرفته است و مصالح و منافع ملت های متعددی در
آن مستهک گردیده و حتی دموکراسی و امپریالیزم و کاپیتالیزم (سرمایه داری)
انگلستان و آمریکا نیز روزی شریک مقدرات نازیسم و فاشیسم گردد و
آنوقت فرهنگ منتسب باین دستگاهها نیز نابود گردد.

ولی موضوع اسلام و فرهنگ اسلامی مسئله دیگری است
زیرا وقتی که بخواهیم ارزش فرهنگ اسلامی را تقویم و تقدیر کنیم قیمت
ذاتی آنرا در نظر میگیریم و توجهی نداریم که این فرهنگ منسوب بایران یا
مصر یا عرب یا ترک است باین معنی که در این باره هیچگونه نظری به
کشورهای اسلامی که این فرهنگ در آنجا بوجود آمده است یا بتناصر
ایجاد کننده آن (اعم از ایرانی یا مصری یا ترک یا عرب) نمیتوان داشت
بعبارت دیگر در محیط اسلام ارزش فرهنگ منتسب بدستگاه و منبع اصلی
آن میشود نه بکشور و جمعیت خاصی که در آنجا و بوسیله آنها پیشرفت
کرده است و چون در این زمینه فرهنگ، ذاتی دارد هر گاه ملل پدید آورنده
آن احیاناً بر اثر مصائب و حوادث روزگار مضمحل یا منقرض گردند فرهنگشان
باقی خواهد بود و از اعتبار نخواهد افتاد. در اینصورت میتوان گفت.





ناسیونالیزم

فروغ علم

اعراب . ایرانیها . ترکها . مصریها . پاکستانیها . افغانها متلاسمکن است روزی روی بانحطاط گذارند یا منقرض شوند .

ولی هر در حال اسلام و فرهنگ اسلامی پایدار خواهد ماند . از طرف دیگر چون گفتیم ارزش این فرهنگ عبارت از ارزش ذاتی آن است مسکن است ملل زنده و خوش فکری در جهان باشند که پس از قرنهای زندگی و دوری از این فرهنگ از لحاظ ارزش واقعی آن روزی آنرا استقبال کنند و پرچم آنرا بردوش گذارند و آنرا زنده نگهدارند و حتی آنرا پیشرفت دهند و خود قهرمان حمایت و حراست آن گردند .

بنابراین اسلام و فرهنگ اسلامی در انحصار جمعیت معین یا ملل خاصی نیست و باین دلیل با انقراض جمعیت ها یا مللی که هواخواه آتند از بین نخواهد رفت زیرا هر جمعیت یا کشوری میتواند نگهداری آنرا برعهده گیرد و از آن استفاده کند و دیگران را نیز از استفاده آن بهره مند و کامیاب گرداند .

آری در نظام آفرینش قانون بقاء اصلح بمنطق صریح قرآن کریم حکم میکند که و ما ینفع الناس بیکث فی الارض و اما الزبد فیذهب جفاء ؛ آنچه برای جامعه بشر مفید و نافع باشد پایدار بماند و آنچه سست و بیبوده مانند کنه های روی آب که هر آن در معرض فنا است نابود و ناپدید گردد ؛ پس سازمان انترناسیونالیزم اسلامی که اساس آن روی محبت نوع بشر گذاشته شده است (و برای این معنی نمیتوان فزائی فرض کرد) باید بحکم بقاء اصلح جاوید و لایزال بماند که گفته اند ؛

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی
بجز بنای محبت که خالی از خلل است

هنزای دروغ

مردی که لب و دهان کجی داشت بر امیری ستمکار و بد کردار در آمد و در قصیده ای ویرا فراوان بستود و نیکی های او را بشمرد بامید اینکه امیر او را پادشاه دهد لیکن چندانکه منتظر شد چیزی بوی نداد بلکه در پایان گفت چرا دهن تو کج شده . مرد گفت شاید عقوبتی است از جانب خدا برسد سبب عقوبت چیست .. گفت از بس بر او دروغ بستم و مردمان نااهل و ستمکاری را به نیکی و عدالت ستودم .

الهلال